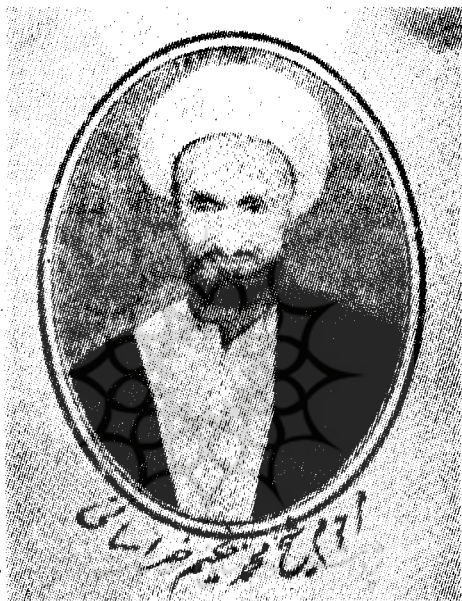


بقلم : آقای محمد صدرهاشمی

شرح احوال یکی از فلاسفه عصر اخیر مرحوم آقا شیخ محمد خراسانی



تال جامع علوم انسانی

یکی از فلاسفه عصر اخیر که بعد از مرحوم جهانگیر خان قشقائی اصفهان کمتر نظیر و مانند او را داشته شادروان آقا شیخ محمد خراسانی است متأسفانه با همه فضل و دانش و مقام ارجمندی که آن مرحوم در فلسفه و علوم ادبی داشت حق او ادا نشده و مورخین کمتر به ثبت و ضبط شرح احوال او پرداخته اند . فقط مجله شریفه ارمغان در سال بیستم شماره ۴۰۵ بقلم آقای علی صدارت که از قضات شریف دادگستری و مدتی نزد آن مرحوم تلمذ نموده مختصر شرح حالی که بدون اغراق باید گفت یشفی القلیل نیست از آن مرحوم نوشته است .

امید است نگارنده کسه متجاوز از پنج سال مرتب از محضر درس و از محاورت آن استادیگانه استفاده‌ها نموده بتواند دورنمایی از زندگانی آن شادروان ترسیم نماید :

استادنا الاعظم اصلاً از مردم بیرجند و با بهلول واعظ معروف که در قضایای خراسان آنهمه خرابی و خسارت بار آورد قرابت نسبی داشته و ظاهراً با یکدیگر پسرعمو بودند .

مرحوم خراسانی تحصیلات مقدماتی را در بیرجند و مشهد انجام داده و سپس برای چند سال به نجف اشرف مشرف شده و در آنجا از محضر درس آخوند ملا محمد کاظم خراسانی استفاده نموده و بهمین جهت در سنوات اخیر برای بعضی از شاگردان مخصوص خود کفایه آخوند خراسانی را تدریس میفرمود چون پاره از نکات کفایه را مستقیماً از مؤلفش «آخوند خراسانی» استماع نموده بود لذا بیاناتش ارزش خاصی داشت .

حوزه علمیه اصفهان

پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

حوزه علمیه اصفهان تا این اواخر همان وضعی را داشت که از زمان صفویه بوجود آمده بود و مخصوصاً نفوذ روز افزون طلاب علوم دینی که از اواخر عهد صفوی در همه امور واضح و هویدا بود تا هنگامیکه مرحوم آشیخ محمد از نجف باصفهان آمد ادامه داشت و آخرین نهضت طلاب علوم دینی نهضت و مهاجرتی بود که بسرکردگی بعضی از علمای اصفهان برای جلوگیری از اجرای قانون نظام وظیفه بقم انجام گرفت و پس از چند ماه که حوزه‌های درس اصفهان تعطیل و بازار اصفهان بسته بود این مقاومت از طرف دولت بکلی درهم کوبیده شد و از آن پس دیگر حرکت و جنبشی از طرف مشارالیه‌م دیده نشد .

تا قبل از این تاریخ یعنی تاریخ مهاجرت بقم که در سال ۱۳۰۶ شمسی صورت گرفت طلاب علوم دینی در اغلب امور مداخله نموده و تحت عنوان امر بمعروف و یا نهی ازمنکر چه خانه‌هایی را بباد دادند و چه زندگانیها را هباء - منثورا ساختند .

گاهی بعنوان آنکه از خانه صدای ساز بلند بوده و یا مرکز فساد شده در خانه را گل گرفته و وادار مینمودند که یکی از علما اجرای حد را بر صاحب‌خانه مقرر نماید .

اگر خدای نخواستہ در آن ایام کسی از هر طبقه و صنفی باشد متهم بفساد عقیده میشد که بدا بر احوال او و باید از همه چیز دست بشوید تا قبل از مشروطیت موضوع بهائی و ازلی یکی از موارد اتهام بود چنانکه در زمان ناصرالدین شاه قتل چند نفر بتهمت بهائی و ازلی بدستگیری همین طلاب علوم دینی در اصفهان انجام گرفت .

دیگر از موارد اتهام تحصیل علم فلسفه و حکمت بود که این موضوع بخصوص از زمان صفویه بعد چون رواج پیدا کرده بود و هنوز کتبیہ مدرسه مریم بیگم که در زمان شاه صفی ساخته شده موجود است و حکایت میکنند اگر در اطاق طلبه شرح هدایة میدی پیدا شود بلا درنگ او را باید از مدرسه اخراج نمود .

هنگامیکه مرحوم آقا شیخ محمد از نجف باصفهان آمد هنوز این وضع ادامه داشت و کسانی امثال جهانگیر خان قشقائی (استاد خراسانی) اگر ظهرا در مسجد مدرسه صدر با بستن شالی بکلاه خود بصورت عمامه اقامه جماعت نمیکرد معلوم نبود با او چه رفتاری میشد !

حکیم خراسانی تا پایان عمر در مدرسه صدر در حجره که مجاور زاویه حوض و چاه مدرسه است در جهت قبلی زندگی میکرد بدون آنکه تأهل اختیار کند و

زن و فرزندی داشته باشد .

تمام مایملک او در این حجره عبارت از يك زیلو که البته وقف و متعلق به مدرسه بود و تعدادی کتاب که اغلب آنها وقف بود و مجموع آنها از سیصد یا چهارصد تجاوز نمیکرد .

و شنیدم پس از مرگ او چون وارث معلومی نداشت دادستان اصفهان بضبط ماترك او که همین چند صد کتاب و قلیل اثاثیه آن مرحوم بود پرداخته و آنها را در گنجینه دادگستری اصفهان گذاشته اند و چند سال پیش که میخواستند برای دادگستری اصفهان کتابخانه تهیه کنند این کتب بآن کتابخانه منتقل گردید .

مرحوم خراسانی کتب مورد احتیاج خود را از دوستان و آشنایان که از هر طبقه بودند بعاریه میگرفت و پس از رفع حاجت آنها را بایشان مسترد میداشت . تمام اثاثیه اطاق آن مرحوم عبارت بود از يك سماور خیلی کوچک مستعمل ، يك قوری يك استکان و نعلبکی ، يك تنگ سفالی ، يك لوله هنگ و يك دست رختخواب و يك کاسه و يك بشقاب .

شاید برای شما باور کردنی نباشد ولی بحق حق قسم که تمام اثاثیه اطاق آن مرحوم را همانچه نوشتم تشکیل میداد . در فصل زمستان همان لحاف را روی کرسی کوچکی میانداخت و زیر آن می نشست و يك كلك گلی هم در داخل کرسی می گذاشت .

لباس آن مرحوم در فصل زمستان قبا و سرداری بود از برك های خراسان و در فصل تابستان قبائی بود از کرباس سفید ، راستی یادم رفت بنویسم يك پرده سفید هم بدر اطاق آویزان بود و هنگام خواب یا استراحت آن پرده را آویزان میکرد . و بعلاوه در فصل تابستان طرف عصر حصیری بود که آنرا در ایوان حجره پهن میکرد و روی آن می نشست .

بهار وزمستان هر گز جوراب نمپوشید و کفشهای او يك جفت ارسی پاشنه خوابیده بود .

استاد معمولاً ظهرها دو عدد نان کوچک لواش و قدری ماست و شکر نهارش را تشکیل میداد و فراش مدرسه آنرا خریده بحضورش میآورد . ولسی در عوض بچاهی وسیگارعات بسیار داشت و رسم بر این بود که طلاب و سایر طبقات هر کس براو وارد میشد با همان يك قوری و استکان بهمه یکی يك دانه چاهی میداد . و از کرامات استاد بود که باهمان قوری کوچک بهمه حاضرین چاهی میداد . از صبح تا قبل از ظهر معمولاً دومباحثه داشت که غالباً این او اخراين دومباحثه یکی اسفار ملاصدرا و دیگر شفا یا قانون ابوعلی سینا بود .

پس از صرف نهار ظهر ، درتابستان وزمستان استاد استراحت میفرمود و پس از دو سه ساعت استراحت یکی از طلاب که معمولاً از شاگردان او بود آهسته وارد اطاق شده و اگر آتش موجود نبود آتش روشن کرده و سماور را بجوش آورده و چاهی را دم میکرد تا آنکه استاد بیدار شود و پس از صرف یکی دو عدد چهای بلافاصله درس عصر شروع میشد که عبارت از شرح منظومه حاج ملاهادی سبزواری بود . گاهی تعداد شاگردان این درس باندازه زیاد میشد که استاد ناچار بود درس خود را در زیر گنبد قبلی مدرسه صدر ادامه دهد . و تعداد متعلمین این درس از چند نفر تجاوز میکرد .

پس از پایان درس محضر استاد تبدیل بیک جلسه خصوصی میشد و جمعی از فضلا و دانشمندان در حجره استاد حاضر شده و از محضر پربرکت او استفاده و استفاضه مینمودند . و این وضع تا پاسی از شب گذشته ادامه داشت و پس از آن حوالی سه ساعت از شب گذشته استاد بمنزل آقای ارباب میرفت و شام را با آقای حاج آقا رحیم ارباب و برادر ایشان حاج عبدالعلی ارباب صرف مینمود و شب را درخانه آنها بیتوته کرده صبح مجدداً بمدرسه صدر میآمد .

یکی از کسانی که بااستاد خیلی ارادت میورزید شیخ جابری انصاری مؤلف

کتاب اصفهان نصف جهان بود ولی عجب است در این کتاب که حتی در فوت موش و گربه مرثیه‌هایی سروده و ماده تاریخ گفته از مرگ حکیم هیچ سخنی بمیان نیاورده است !!

سالیان دراز این وضع زندگی استاد بود .

پس از آنکه داور عدلیه سابق را منحل نمود و با وارد نمودن عده زیادی از طلاب و فضلاء کشور عدلیه را با اعضای دانشمند و فاضل مجدداً افتتاح کرد ، جمعی از اعضاء مبرز وزارت دادگستری نصیب دادگستری اصفهان شد و کسانی امثال منقح و آقا حسین همدانی و شهیدزاده و مستوفی در عدلیه اصفهان مجتمع شدند و این عده غالباً اوائل شب و روزهای تعطیل را در حجره مرحوم خراسانی طی مینمودند .

ناگفته نماند که محضر استاد باندازه دلچسب و شیرین بود که اولاً هر کسی باندازه فهم خود از آن استفاده میکرد و ثانیاً اگر ساعات متمادی میگذشت کسالت آور و خسته کننده نبود .

استاد با ذکر داستانها و امثال از علمای گذشته و طبقات دیگر باندازه‌ای بسخنانش حلاوت میداد که تا کسی درك محضر او را نکرده باشد نمیتواند بجذابت آن پی ببرد .

شبهای جمعه که طلاب مدرسه صدر اغلب بمنزل دوستان و یا خویشاوندان خارج خود میرفتند و مدرسه نسبتاً خالی بود ، یکی از استادان فعلی دانشگاه طهران که سمت شاگردی در محضر استاد داشت ، بخواندن کتاب مثنوی مولانا جلال‌الدین بلخی میپرداخت و آنرا بالحنی سوزناک قرائت میکرد .

گاهی از اوقات در همین مجالس شبانه استاد کتاب تاریخ و صاف و یا دره نادری تألیف میرزا مهدیخان استرآبادی را بدون کمترین توقف و مکثی ، بقسمی که از طرز خواندن ، شنونده بمعانی جمل پی میبرد ، میخواند و این خود کمال

احاطه و تسلط استاد را در ادبیات عرب و زبان فارسی می‌رساند .

همین فضائل و مناقب دیگری که منحصرأ در این اواخر در وجود استاد موجود بود ، قهراً باعث رشك و حسد جمعی از کوته بینان و قشریان میشد و فی‌المثل ایراد می‌گرفتند که چرا استاد موقع درس گفتن و یا در مواقع دیگر عمامه‌اش را از سر بر میدارد و با سر برهنه تدریس میکند و در حقیقت آنرا یکنوع اهانت به مقام علم میدانستند .

گاهی از اوقات استاد چنان مستغرق میشد که تازه وارد بحجره‌اش را پس از مدتی متوجه می‌گردید و نسبت باو احترام می‌گذاشت و جواب سلام او را میداد .
و همین وضع در اثنای درس هم گاهی اتفاق می‌افتاد .

در طول مدت پنج سال که در محضر استاد بکسب دانش و فضیلت مشغول بودم هرگز نشنیدم که استاد از خود شعری بخواند یعنی خود گفته باشد ولی شعر دیگران را به تناسب در موقع درس و در مواقع دیگر بحد و فور از حفظ داشت .

حضرت استادی در اسفند ماه ۱۳۱۵ شمسی مطابق ۱۳۵۵ قمری در اصفهان در اثر سکنه قلبی بدرود زندگی گفت و در حالیکه بیش از ۵۵ سال از عمر شریفش نمی‌گذشت بسرای باقی‌شتافت و ویرا در تخت فولاد اصفهان در جوار استادش مرحوم جهانگیر خان دفن کردند .

حضرت استاد بعلمت افراط در کشیدن سیگار و نوشیدن چاهی دندان‌نهای خود را ازدست داده بود و با دندان مصنوعی تغذیه می‌کرد . اندامی بسیار نحیف و لاغر و مانند مردم شرق ایران چهره سیاه و صورتی کشیده و باریک داشت اما در زیر این جنبه نحیف و پیکری لاغر یک دنیا اخلاق و علم و عرفان نهفته بود . خشم و غضب استاد را هرگز کسی ندیده بود ، با همه مهربان بود و برای همه دعا می‌کرد .

اصفهان دوم آذرماه ۱۳۴۳